

هو العليم

لزوم احرام از میقات

سلسله دروس خارج فقه - وجوب عمره مفرده و
بحث از تکرر آن در یکماه - جلسه 146

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

هر کسی بر اساس خیال خودش با افراد ارتباط دارد، حالا آیا این خیال منطبق با آن واقع است یا نه؟! آن مطلب دیگری است. یکی از دوستان می‌گفت:

ما خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه رفتیم، نشستیم و صحبت کردیم و اولین مجلسی بود که ما ایشان را می‌دیدیم. ایشان مدتی سرشان به زیر بود و بعد سرشان را بلند کردند و فرمودند: «شما که به اینجا آمده‌اید، لابد به دنبال مطلبی هستید.» من گفتم که بله، مطلبی را احساس کرده‌ایم و به همین جهت به اینجا آمده‌ایم، چون می‌بینیم که این مطلب در جای دیگر نیست. ایشان فرمودند: «مطلبی را به شما بگویم که تا وقتی با ما هستید آن را فراموش نکنید! آیا گوسفند دیده‌اید؟! گوسفند را می‌خرند، ذبح می‌کنند، قربانی یا عقیقه می‌کنند، این گوسفند اجزائی دارد، سر، دست، کتف، پا و پوست دارد و این گوسفند را قربانی می‌کنند و گوشتش را تکه‌تکه می‌کنند و یک کیلو از آن را به این همسایه، به آن همسایه، به خواهر، برادر و همین‌طور رفیق می‌دهند. گوسفند را ده یا بیست یا سی تکه می‌کنند و گوشتش را پخش می‌کنند، دل و جگرش را هم به یکی می‌دهند، کله و پاچه‌اش را هم به دیگری

می‌دهند، پوست و دل و روده‌اش را هم قصاب می‌برد. روده‌اش را برای نخ بخیه - چون جذب می‌شود - و از این قسم کارها می‌برند و خلاصه دیگر هیچ چیزی از آن نمی‌ماند و بعد هم آن چیزهایی که روی زمین است مثل خون و کثیفی‌ها و چیزهای دیگر را می‌شویند و جارو می‌کنند. شما بعد از یک ساعت که می‌آیید، هیچ اثری از آن گوسفند نمی‌بینید و می‌بینید که این گوسفندی که تابه‌حال بعب می‌کرد، هیچ اثری از آن نیست. شستند و تکه‌تکه کردند و قسمت کردند و حتی یک تار از پشمش هم نمانده است، تمام شد و رفت! این گوسفند می‌گوید: من چه شدم؟! شما که همه اجزای ما را تکه‌تکه کردید، کله و پاچه ما را به یکی دادید و گفتید که آن را درست کن و بعد هم بپز و بخور. دل و جگرمان را هم که به یکی دادید، روده و پوستمان را هم که قصاب برداشت و گوشت‌های ما را هم به همسایه و قوم و خویش دادید و همه اجزاء من تمام شد. پس من این وسط چه نقش و چه محلی از اعراب داشته‌ام؟! چرا کسی سراغ من نیامد؟! یعنی چرا کسی سراغ آن نفس حیوانی و فصلیت خود گوسفند که هویت او را تشکیل می‌دهد، نرفت و به آن توجه نکرد؟! یکی به گوشت من، یکی به دل و جگر من و یکی به کله و پاچه من نگاه کرد اما چه کسی به خود من نگاه و توجه کرد؟! همه اینها را گوسفند می‌گوید!

(بعد آن شخص می‌گفت که ایشان به من فرمودند:) من به آنچه از تو کار دارم که کسی تابه‌حال به آن کار نداشته است و به هیچ چیز

دیگرت کار ندارم؛ نه به سوادت کار دارم، نه به موقعیتت، نه به بیاوبرو، نه به رفقاییت که مثلاً بگویی: من فلان رفیق را دارم. نه به قوم و خویشانت کار دارم و نه به پدر و مادرت کار دارم. تو الآن پدر داری، مادر داری، خاله داری، عمه داری، به من چه ربطی دارد؟! هر کسی برای خودش زندگی می‌کند و کارش را انجام می‌دهد؛ من به آنها کار ندارم. اینکه چقدر کتاب داری، ربطی به من ندارد، من هم کتاب دارم و نیازی به کتاب‌های تو ندارم و بیشتر از تو هم دارم! اینکه چقدر رفیق داری به من چه ارتباطی دارد؟! من به هیچ‌چیز کار ندارم، من به خود تو کار دارم که کسی به آن کار ندارد.»

یکی از اشعار کلیدی دیوان مولانا

الآن که در راه می‌آمدیم - واقعاً مولانا تمام مثنوی را در همان یک صفحه اول آورده است و در صفحات بعد شروع به شرحش کرده است، صفحه اول خیلی عجیب است - به دوستان گفتم که این شعر مولانا یکی از اشعار کلیدی دیوان مولانا است که این شعر خیلی می‌تواند زندگی انسان را متحوّل کند.

تمام مردم براساس توهمات، تخیلات و اعتباریات با ما سروکار دارند و به‌طور کلی نظام ارتباطات همین است. توجه می‌کنید؟! به همین قضایای عادی نگاه کنید، طرف در خیابان راه می‌رفت؛ سلام می‌کرد و برای آدم سخت بود تا جواب سلامش را که واجب است بدهد، حالا یک موقعیت پیدا می‌کند، نود درجه کله را پایین می‌برد که عمامه‌اش می‌خواهد در جوی بیفتد!

این همین شخص بود، فقط یک میز به او دادند، این همان شخصی بود که جواب سلامش را نمی‌دادی و شانت اقتضاء نمی‌کرد که جواب سلامش را بدهی! حالا چنان کله را پایین می‌برد که ممکن است عمامه او بیفتد! این همان از ظن خود شد یار من است. من که همان بودم و فقط یک میز به من دادند، یک صندلی به من دادند و چیزی اضافه نشد، تا دیروز اصلاً این آدم آن شخص را نگاه هم نمی‌کرد، حالا چون در یک انتخابات رأیی آورده است و کارهای شده است، باید دو ماه زودتر بروی، وقت بگیری و هزارتا وسیله ...! هر کسی از ظن خود شد یار من!

گذرنامه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان شاه ایرادی پیدا کرده بود و ایشان یک رفیق خیلی خودمانی مسجدی داشتند که آن موقع سرگرد بود و آدم خیلی منضبطی بود حالا به دیانت او کاری ندارم ولی در برخوردی که با او داشتم، دیدم که خیلی آدم منضبط و صحیح‌العملی است و برای خود اسمی دارد و شاید اگر بگویم، او را بشناسید. ما نزد این شخص رفتیم و گذرنامه ایشان را هم بردیم، دنگ‌وفنگی داشت که اصلاً اگر در جریان عادی می‌افتاد، گذرنامه زیر دست و پا می‌افتاد، گم می‌شد و اصلاً خیلی طول می‌کشید. آن موقع هم که مثل الآن کامپیوتر نبود و کارها خیلی با دردسر بود. ما به همراه رفیق مسجدی - خدا او را بیامرزد - نزد همین آقای سرگرد کذا نشستیم و برای ما چایی آوردند و خوردیم. همین‌که نشستیم تا چایی بخوریم، در همان یک ربع یا بیست دقیقه که نشسته بودیم یک

گذرنامه جدید آوردند و گفتند که بفرمایید، این گذرنامه پدر شماست، آن را بردار و برو! من گفتم که شما چه کار کردید؟! آن را خلق کردید؟! بعد گذرنامه را برداشتم و برای ایشان آوردم. خلاصه در آن زمان کار ایشان چند روز طول نکشید و یک ربع یا بیست دقیقه‌ای بیشتر طول نکشید.

آنجا که نشسته بودیم یک سرهنگ آمد، سرهنگ درجه‌اش بالاتر از سرگرد است - این را خواستم بگویم که اینها همه برای میز است - یک کاری هم برای او کرده بود آمده بود که تشکر کند، برایش بالا زد، سرهنگ نباید برای سرگرد احترام کند، این هم تشکری کرد و همین طوری که نشسته بود بلند هم نشد و او هم رفت. بعد همین آقای سرگرد کذایی رو به ما کرد و گفت: «این به من تعظیم نکرد! این سرهنگ به این میز تعظیم کرد، گفت این چوب‌ها را می‌بینید، این چوب‌ها! چون این یک درجه از من بالاتر است، سرهنگ دو، یکی از این درجه‌ها اضافه داشت، گفت: من باید برای این دستم را بالا بزنم، گفت: او به این میز تعظیم کرد و به من تعظیم نکرد.»

این مثل قضیه گذرنامه ماست، ما چند سال پیش از طریق زمینی با یکی از رفقا - خدا خیرش بدهد - به سوریه رفتیم. با ماشین او بودیم، از مرز بازرگان که رد می‌شدیم، اسم خانم ما را در کامپیوترشان وارد نکرده بودند، در واقع ما چهار نفر بودیم و سه نفر را وارد کردند ولی اسم خانم ما را ننوشتند. ما رد شدیم و من هم که نگاه

نکردم، یعنی من که نباید نگاه کنم، مأمور باید نگاه کند. به ترکیه رفتیم و چند شب سر قبر مولانا رفتیم و برای اولین دفعه‌ای بود که مولانا می‌رفتیم. دو شب سر قبر مولانا در قونیه بودیم و از همان قونیه به سوریه و بعد به لبنان رفتیم و یک ماهی هم در لبنان بودیم و در برگشت هم به عراق و کربلا رفتیم و خلاصه یک سفر دور دنیای مارکوپولویی رفتیم و برگشتیم. موقع برگشتن با طیاره از دمشق آمدیم و در فرودگاه گفتند که آقا! اسم خانم شما در خروج از مرز وارد نشده است. گفتم که ایشان اینجا تشریف دارند، ایشان کمتر نبودند، بال که نداشتند، همراه بنده بودند. او گفت که باید گذرنامه شما برود و مراحلش بگذرد. عرض کنم حضورتان که مثلاً ما زن نداریم و این زن ما که الآن با ما آمده است، زن ما نیست چون وقتی اسمش در گذرنامه نباشد، یعنی زن ما نیست! یک کاغذ به ما دادند و ما را هم روانه کردند و وارد جمهوری اسلامی شدیم، این کاغذ را به رفقا ندادم و گفتم که خودم به‌دنبال این کار می‌روم. آقا صبح به اداره گذرنامه می‌رفتیم و چهار یا پنج ساعت اینها همین‌طور می‌رفتند و می‌آمدند و خودشان گیج شده بودند. آخر چیست؟! همه‌جا؛ در ترکیه مهر چهار نفر خورده، سوریه مهر چهار نفر خورده است فقط مرز بازرگان سه‌نفره خورده است! آخر این شخص از کجا آمده است؟! پَر نزد که از این‌طرف به آن‌طرف برود! گفتم که والله نمی‌دانم! خلاصه آنجا تلفن می‌کردند، آنجا برق نبود و ما آمدیم. روز دوم رفتیم و هیچ افاقه نکرد

و روز سوم این افسرهای بیچاره دلشان برای ما می‌سوخت که ما هر روز می‌آییم و می‌رویم. روز چهارم که شد گفتم که من باید حساب اینها را برسم! یک سرهنگ پاسدار بود که رئیس همان جا بود، رفتم به او گفتم: «ببین، امروز روز چهارمی است که من به اینجا می‌آیم، یا همین امروز این گذرنامه من را درست می‌کنی و به من می‌دهی یا من می‌روم و یک زن دیگر می‌گیرم!» چون این خانم را که دیگر نمی‌شود به بیرون ببرم چون ممنوع‌الخروج است و معلوم نیست از کجا آمده، از بهشت آمده و یا از بالا آمده است و فعلاً اسمش در گذرنامه جمهوری اسلامی نیست! گفتم که بنده هم زیاد سفر می‌روم و می‌روم یک زن دیگر می‌گیرم! یا امروز می‌دهید و یا اینکه این کار را انجام می‌دهم! یک نگاه به ما کرد و گفت حاج آقا به تو نمی‌آید که زن بگیری، گفتم: حالا ببین، به جدم قسم این کار را انجام می‌دهم! بعد این طوری گفت: «نمی‌گذارم بروی زن بگیری!» چون دید گفتم به جدم، ترسید و گفت که نمی‌گذارم بگیری! به او گفتم: حالا هر کاری می‌خواهی انجام بدهی، انجام بده! گفت: «برو آنجا بنشین و یک چای بخور!» البته بندگان خدا هر روز محبت می‌کردند ولی بالأخره علاف شده بودیم! گفتم که حالا خودت می‌دانی دیگر، به قول عرب‌ها: کیفک!

آقا در عرض نیم ساعت درست شد! نمی‌دانم چه کار کردند! گفتند: «بیا برو»، گفتم که این کار را از همان اول می‌کردید! همان ادله‌ای که روز اول گفتم، هیچ بر آن ادله اضافه نشد، چهار روز

ما هر روز پنج ساعت می‌رفتیم و می‌آمدیم. خلاصه گاهی اوقات تهدید هم مؤثر است. حالا جالب اینکه آن سرهنگ که به من گفت که نمی‌گذارم زن بگیری، گفت: «آقا این دفعه اگر خواستی خارج شوی یا داخل شوی، خودت پاسپورت را نگاه کن!» گفتم که چشم، قاعدتاً اگر نمی‌گفتید هم نگاه می‌کردم! می‌دانستیم و همین کار را می‌کردیم. آخر بنده باید در پاسپورت نگاه کنم ببینم که چطور است! خوب است ننوشتند که شش تا زن داشته است حالا لا اقل اسم یک زن را ننوشتند.

در این دنیا قضایا همین است، در این دنیا همه این تعظیم‌ها، تکریم‌ها، تعظیم به میز است، توجه کردید؟! به خود انسان و به ماهیت و حقیقت انسان کسی نمی‌رسد. وز درون من نجست اسرار من!

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت راجع به مواقیت بود و اینکه احرام در چه شرایطی از غیر مواقیت جایز است؛ فقط در یک مورد روایت داشتیم که احرام از محاذات با میقات جایز است که آن هم در مسجد شجره است و راجع به افرادی است که وارد مدینه می‌شوند و یک ماه در آنجا می‌مانند. اما تمام روایاتی که در این مورد موجود هستند و سؤال‌هایی که از امام علیه السلام راجع به عبور افراد از محاذات با میقات و عدم احرام از خود میقات می‌پرسند، حتی یک مورد نداریم که امام بفرمایند: «باید برگردند و از محاذات میقات احرام ببندند». در تمام این موارد

و احادیث و روایات حکم عود به خود میقات شده است؛ حالا یا مواقیت سته که وَقَّتْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا به دَوِیرَةُ أَهْلِهَا که آن دَوِیرَةُ أَهْلِهَا خودش میقات است، در صورتی که محل زندگی شخص نزدیکتر به حرم از میقات باشد و الاً اگر نزدیکتر نباشد، همان میقاتی که جلوتر است، معیار برای احرام می باشد.

روایات در این زمینه زیاد هستند - حتماً رفقاً مطالعه کرده اند - از جمله آن موارد سوالی است که اصحاب می پرسند، حالا چون روایات زیاد است، خود رفقاً مطالعه کنند، من فقط همین طور فهرستوار عرض می کنم؛ بعضی از روایات راجع به افرادی است که جاهلاً یا نسیاناً یا عامداً بدون میقات وارد مکه شده اند، حضرت می فرمایند که باید برگردند و از خود میقات احرام ببندند مگر اینکه خوف مُضی وقت داشته باشند که در این صورت در بعضی از روایات داریم که حضرت می فرمایند: «از اول حرم»؛ یکی از مصادیق اول حرم مسجد تنعیم است و مسجد تنعیم خصوصیتی ندارد، حالا هر جا که شد مثلاً از جهات دیگر بروند، همین قدر که از حرم خارج شوند کافی است.

در بعضی از موارد هم داریم که اگر فرصت برای رفتن به خارج حرم نیست از خود مکه احرام ببندند؛ از همان منزلی که در خود مکه است یا از مسجدالحرام احرام ببندند؛ احرام برای عرفات، احرام برای حج یا برای عمره تمتع احرام ببندد و عمره را انجام دهد، آن وقت احرام برای حج ببندد.

ببینید این قدر این مسئله مهم است که امام علیه السلام می فرماید که باید برگردد و از خود میقات احرام ببندد، در حالی که اگر افراد - مخصوصاً در آن زمان - می خواستند با اسب و کجاوه بروند و برگردند، یک ماه تا دو ماه طول می کشید حتی الآن هم فاصله بین مسجد جحفه تا مکه، سه ساعت است، از مسجد شجره پنج یا شش ساعت با ماشین فاصله است.

روایت داریم از کافی که روایتش هم صحیح السند است:

عن حمّادٍ عنِ الحلبي قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن رجلٍ نسي أن يحرمَ حتى دَخَلَ الحرمَ، قال: قال أبي: «يُخْرَجُ إِلَى مِيقَاتِ أَهْلِ أَرْضِهِ فَإِنْ خَشِيَ أَنْ يَفُوتَهُ الْحَجُّ أَحْرَمَ مِنْ مَكَانِهِ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ فَلْيَخْرُجْ ثُمَّ لِيُحْرَمَ»¹.

حضرت می فرمایند که از همان میقاتی که قرار بود احرام بسته شود؛ از یلملم، مسجد شجره، وادی عقیق، جحفه، ذات عرق یا هرجا که هست باید به همان جا برگردد؛ یعنی باید دو ماه برگردد و احرام ببندد. این خیلی مسئله است! ببینید ما نگاه به الآن نکنیم که شخصی ماشینی را پنج ساعت کرایه می کند و سوار می شود و می رود و برمی گردد. در زمان امام صادق علیه السلام طی کردن بین مکه و مدینه یک ماه طول می کشید. حداقل بگوییم که نود فرسخ، بیست روز طول می کشید تا بیاید و بیست روز

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۸، ح ۱.

هم برگردد؛ می‌بایست چهل یا پنجاه روز در راه باشد تا به مسجد شجره یا یلمم برسد یا حداقل پانزده روز. خلاصه مسئله به این کیفیت بود. «فَإِنْ خَشِيَ أَنْ يَفُوتَهُ الْحَجُّ أَحْرَمَ مِنْ مَكَانِهِ» این در مورد خشیت است، «فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ فَلْيَخْرُجْ ثُمَّ لِيَحْرِمَ»؛ از همان خارج حرم احرام ببندد.

روایت دیگر روایت عبدالله سنان است:

عن عبدالله بن سنان قال: سألتُ أبا عبدالله عليه السلام عن رجلٍ مرَّ على الوقتِ الذي يحرمُ النَّاسُ منه فنسى أو جهل فلم يحرم حتى أتى مكة، فخاف إن رجع إلى الوقتِ أن يفوته الحجُّ فقال: «يخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ وَ يَحْرِمُ وَ يَجْزِيهِ ذَلِكَ».¹

یعنی از همان ادنی الحل. در روایت دیگر این چنین بود که هر جا می‌تواند یا داشتیم که اگر از ادنی الحل هم حتی دورتر شود، بهتر است، روایات خیلی زیاد هستند.

یک روایت دیگر نظیر همان از معاویه بن عمار داریم:

عن معاوية بن عمار قال: سألتُ أبا عبدالله عليه السلام عن امرأةٍ كانت مع قومٍ فطمثت فأرسلت إليهم فسألتهن فقالوا ما ندري أعليك إحرامٌ أم لا و أنت حائضٌ فتركوها حتى دخلت الحرم فقال عليه السلام: «إِنْ كَانَ عَلَيْهَا مُهْلَةٌ فَتَرْجِعْ إِلَى الْوَقْتِ فَتُحْرِمَ مِنْهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا وَقْتُ فَتَرْجِعْ إِلَى مَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا تَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ بِقَدْرِ مَا لَا يَفُوتُهَا».²

¹ وسائل الشيعة، ج ۱۱، أبواب المواقيت، باب ۱۴، ص ۳۲۸، ح ۲.

² وسائل الشيعة، ج ۱۱، أبواب المواقيت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۴.

احرام منافاتی با طمٹ ندارد و با طمٹ هم منعقد می‌شود چون لازمهٔ احرام نماز نیست، نماز احرام هم مستحب است. لیبیک هم که ایراد ندارد؛ لذا با همان احرام وارد حرم می‌شود، اشکال ندارد [در اینجا] شخص جاهل بوده است و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «اگر می‌تواند باید به همان میقات برگردد.» مثل اینکه بی‌جهت نبوده است که می‌فرمایند، با اینکه این همه راه را آمده است، باید برگردد. قضیه در اینجا چیست که امام این قدر مسئله را مهم می‌دانند.

خدمتتان عرض کردم که آن وقت مانند زمان ما نبود که ماشین کرایه کنند و بیایند و احرام ببندند و برگردند، آن هم ماشین‌های ژاپنی تویوتا که حداقل از استاندارد برخوردار است و در عرض سه ساعت آدم را می‌آورد، در حالی که آدم خیال می‌کند ده دقیقه راه رفته است و روی هم رفته، رفت و برگشت، شش یا هفت ساعت بیشتر طول نمی‌کشد. در زمان امام صادق علیه السلام، الاغ و کجاوه و شتر و اسب بود، حضرت می‌فرمایند: «باید به مسجد شجره یا وادی عقیق برگردد و احرام حتماً باید از میقات باشد»، این چه قضیه‌ای است؟! چه مطلبی در اینجا است که این قدر امام نسبت به آن تأکید دارد؟! انسان باید به آن برسد! در این مسائل ریزه‌کاری و نکاتی نهفته است.

«فَتَرْجِعْ إِلَى الْوَقْتِ فَلْتُحْرِمَ مِنْهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا وَقْتٌ فَلْتَرْجِعْ إِلَى مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا تَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ بِقَدْرِ مَا لَا يَفُوتُهَا» یعنی هر

مقداری که می‌تواند، به‌قدری که از او فوت نشود، یعنی حتی از ادنی‌الحل هم مقداری جلوتر برود تا احرام را بیشتر درک کرده باشد و چند روز بیشتر در احرام باشد.

روایت دیگر:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ سُورَةَ بْنِ كَلَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَرَجْتُ مَعَنَا امْرَأَةً مِنْ أَهْلِنَا فَجِهِلْتُ الْإِحْرَامَ فَلَمْ تُحْرِمَ حَتَّى دَخَلْنَا مَكَّةَ وَنَسِينَا أَنْ نَأْمُرَهَا بِذَلِكَ قَالَ: «فَمُرُّوْهَا فَلتُحْرِمَ مِنْ مَكَانِهَا مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنَ الْمَسْجِدِ».¹

روایت دیگر از ابی الصَّبَّاح است که در آن مطلق گفته شده است:

عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ رَجُلٍ جَهِلٍ أَنْ يَحْرِمَ حَتَّى دَخَلَ الْحَرَمَ كَيْفَ يَصْنَعُ، قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ ثُمَّ يَهْلُ بِالْحَجِّ».²

حضرت در اینجا ندارند که «یفوته الحج»؛ وقتش کم است، ضیق است. ما با توجه به روایاتی که حضرت امر به برگشت تا میقات می‌کنند، این‌طور استفاده می‌کنیم که در روایاتی که تصریح به فوت نشده است مثل این روایت و یا روایتی که راجع به مرأه و امثال‌ذلک بود، نمی‌شود حکم به استحباب رجوع به میقات کرد بلکه رجوع به میقات واجب است مگر اینکه فوت وقت باشد و یا برگشتن امکان نداشته باشد مثلاً یک زن تنها چطور این‌همه راه را برگردد؟! همه کاروان که با

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۴.

² وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۳.

این زن بر نمی‌گردند چون کاروان می‌خواهد حجتش را انجام دهد؛ لذا آن زن کسی را ندارد و برایش امکان ندارد که برگردد.

تلمیذ: یعنی محکوم به حرج باشد؟!!

استاد: بله، حرج است. حرج به معنای مطلق؛ حرج از نظر صحّی یا حرج از نظر امنیت یا حرج از نظر فوت حج. همه اینها مشمول حرج خواهند شد و انسان می‌تواند از همان أدنی الحل احرام ببندد، اگر هم نتوانست، از خود مکه احرام ببندد و اشکالی ندارد.

بنابراین مسئله أدنی الحل مربوط به عمره مفرده به‌نحو عادی نیست؛ برای کسی که خارج از مکه است - البته این ابتدای بحث است - فقط یک صورت احرام از أدنی الحل است و آن برای شخصی است که می‌خواهد عمره انجام دهد و فرصت ندارد.

یکی از دوستان ما خدمه کشتی است. او با من تماس گرفت و می‌گفت: «ما به جده آمدیم و دو روز برای بارگیری فرصت داشتیم تا دوباره به سمت ایران برگردیم. گفتیم که هر کسی می‌خواهد یک عمره انجام دهد، بسم‌الله.» می‌گفت: «فرصت برای اینکه به میقات برویم نبود»؛ یعنی در چنین وقت محدودی، امکان ندارد و افراد نمی‌توانند بروند چون باید سریع بارگیری کنند و برگردند. در این صورت این موضوع هم مشمول همین مورد خواهد شد؛ یعنی برای کسی که می‌خواهد عمره مفرده انجام دهد و اگر بخواند ماشین بگیرد و سه ساعت به جحفه برود و بعد هم سه ساعت برگردد اصلاً

به‌طور کلی امکان ندارد چون اصلاً نمی‌تواند بیش از یک یا دو ساعت در مکه باشد، این شخص مشمول جواز احرام از ادنی‌الحل خواهد بود.

پس این یک مورد از موارد بود که برای شخصی که از خارج مکه می‌آید و محرم به عمره تمتع است، حرج وجود داشته باشد و اگر بخواهد دوباره به میقات مراجعت کند، از نظر امنیتی، یا مرض، یا فوت حج به عسر و حرج می‌افتد، در این صورت باید احرام را از همان اول حرم و ادنی‌الحل ببندد و اگر هم نتوانست و خیلی وقت ضیق بود - چون خروجش طول می‌کشد و ممکن است عرفات فوت شود - حضرت می‌فرمایند که از خود مکه احرام ببندد، حالا اگر فرصت دارد اول احرام عمره می‌بندد و بعد احرام حج، اگر هم فرصت ندارد از همان مکه احرام حج را می‌بندد، بعد از حج عمره مفرده انجام می‌دهد. این‌شاء‌الله ادامه بحث برای جلسه بعد باشد.

تلمیذ: کسی که فرصت موسّع دارد، اگر بخواهد برگردد، آیا خصوصیتی دارد که حتماً به میقات اهلش برگردد یا می‌تواند به میقات دیگری برود؟!!

استاد: از همان مسیری که آمده است باید از همان میقات احرام را انجام دهد.

تلمیذ: منظورم این است که این شخص که در حال رجوع است، آیا نباید به نزدیکترین میقات برگردد؟!!

استاد: اشکال ندارد.

تلمیذ: در مورد آن خانمی که در روایت آمده

بود و حضرت فرمودند که باید برگردد، به‌طور مثال اگر از مدینه آمده باشد آیا باید به مسجد شجره برگردد یا به نزدیک‌ترین میقات برگردد؟ استاد: نه، خصوصیت اهل، فقط در یک روایت مطرح است و در روایات دیگر صرف میقات مطرح است و اهل خصوصیتی ندارد؛ لذا می‌تواند به نزدیک‌ترین میقات هم رجوع کند. بالأخره باید همان مواقیت سته باشد. شاید بتوانیم از میقات اهل استفاده کنیم که منظور حضرت همان دویره اهلها باشد و دویره اهلها هم خودش میقات است و نزدیک به حرم است و بگوییم که اینها ناظر به این است. اما ایرادی ندارد، هر کسی می‌تواند از هر میقاتی احرام ببندد.

تلمیذ: در روایت ذکر شده است که مثلاً اهل عراق باید به میقاتی که از آن آمده‌اند، برگردند. استاد: این‌طور نیست که باید منحصرأً از آنجا باشد، اهل عراق می‌توانند قبل از اینکه به وادی عقیق برسند به مدینه بروند. پس در این‌صورت از وادی عقیق رد نشده‌اند، کسی که اهل عراق است و می‌خواهد از وادی عقیق رد شود، باید از آنجا احرام ببندد. ولی اگر نیت کسی که هنوز به وادی عقیق نرسیده است عوض شود مثلاً قصد کند که سفر تفریحی هم انجام دهد یا یکی دو هفته به مدینه برود و آنجا زیارت کند، ایراد و اشکال ندارد و اجباری نیست که حتماً این راه را برود. بله، اگر از این راه می‌رود باید از وادی عقیق احرام ببندد.

تلمیذ: آیا اهل مدینه هم می‌توانند، دور بزنند و از جحفه که نزدیک‌تر است احرام ببندند؟!

استاد: بله، اشکال ندارد ولی نباید از مسجد
شجره رد شود و به جحفه برود مثلاً به خاطر
سرما یا به خاطر اینکه راحت تر و نزدیکتر
است. بالأخره شاید پیش خود می‌گویند که اگر
پانزده روز هم کمتر در احرام باشیم به نفع ما
است. حضرت در اینجا می‌فرمایند: «کسی که از
مسجد شجره رد می‌شود، باید محرم باشد» مگر
کسی که خوف مرض داشته باشد یا پیر و هرم
است، در این صورت ایراد ندارد که با همان لباس
از مسجد شجره رد شود تا نزدیک جحفه و از
آنجا محرم شود، یعنی برگشت این مسئله به حرج
است اما در موارد عادی نمی‌تواند.

تلمیذ: اگر فرصت داشته باشد که به میقات
اهل برگردد، آیا اولویت ندارد؟! مثلاً کسی که از
مسیر جحفه آمده است، آیا برگشتش به جحفه
اولویت ندارد؟!

استاد: نفس میقات اولویت ندارد.

تلمیذ: در روایت دارد میقات اهل!

استاد: میقات اهل فقط عنوان مشیر است. حالا
بعداً در ارتباط با سایر روایات عرض خواهیم
کرد که صرفاً عنوان مشیر است.

مسئله‌ای در اینجا وجود دارد که مسئله مهمی
است و باید این را در نظر بگیریم که - در بحث
گذشته به این نکته اشاره کرده‌ام - ما در روایات
و در خیلی از موارد می‌بینیم که راوی از امام
علیه السلام حکمی را سؤال کرده است که در
مورد خاص بوده است، نه اینکه به عنوان یک
حکم کلی باشد، پاسخی هم که امام می‌دهند منطبق
با آن است، یعنی راوی گفته که این شخص از

دویره اهل بوده و به اینجا آمده است، حضرت هم می‌فرمایند که به دویره اهل برگردد، این شخص نصف روایت را نقل نمی‌کند و فقط کلام امام را که می‌فرمایند: «به دویره اهل برگردد»، نقل می‌کند. شما هم در اینجا به اشتباه می‌افتید که حضرت فرموده‌اند: «باید به میقات اهل برگردد»؛ یعنی اگر از عراق است، دو ماه راه را برگردد و به آنجا برود. در حالی که این مسئله فقط مربوط به این شخص است و راوی از مورد مشخص سؤال کرده است، امام هم فرموده‌اند که از میقات اهلس باشد. تمام این موارد جنبه عنوان مشیری دارد، نه جنبه بیان حکم کلی.

طریقه دسته‌بندی روایات مختلف

حالا ما از کجا این مطلب را می‌فهمیم؟! از ارتباط این روایت با سایر روایاتی که در این رابطه آمده‌اند. همان‌طور که گفتیم باید روایات را دسته‌بندی کرد؛ یعنی وقتی که مجتهد می‌خواهد فتوا دهد باید روایات مختلف را دسته‌بندی کند؛ اول آن روایاتی که جهت کلی، اطلاق و عام و شمول را می‌رسانند - آنها خیلی مهم هستند - دسته‌بندی کند، بعد یکی‌یکی آن روایاتی که تخصیص و تقیید خورده‌اند را در کنار هم قرار دهد، ممکن است کم‌کم به این نتیجه برسد که این تقیید، در مورد خاص بوده است و جنبه مقیدیت برای عام یا اطلاق را ندارد مثلاً راوی در یک مورد خاص از حضرت سؤال کرده است؛ حضرت هم براساس همان مورد خاص، حکم خاص را فرموده‌اند. اما ما در اینجا حکم عامی را می‌بینیم که این حکم هم مطلق است و هم از

طرفی مقید است؛ لذا می‌گوییم که این حکم، مقید آن حکم عام است، در حالی که مقید نیست بلکه مورد، مورد خاصی است که حضرت برای آن شخص بیان فرموده‌اند و هیچ منافاتی با آن اطلاق و عام ندارد.

نقش دسته‌بندی روایات مختلف در فهم روایت

این خیلی مسئله مهمی است؛ یعنی این مسئله در فهم روایت و شم‌الفقاهة حدیث، خیلی نقش اساسی دارد. مجتهد نمی‌تواند همین‌طور یک‌سره به یک روایت نگاه کند و فتوا دهد بلکه باید روایت را قشنگ ببیند و بسنجد؛ خصوصیات، شأن نزول و مورد آن را کاملاً بررسی کند تا آن وقت بتواند یک انسجام کلی بین روایاتی که مطلق و عام هستند و بین آنچه که جنبه تقیید و تخصیص و امثال‌ذلک دارد، برقرار کند و بفهمد که آیا روایات دیگر جنبه مقیدیت دارند؛ یعنی بفهمد که این روایات در مقام بیان آمده‌اند یا نه، مورد خاصی است که سؤال شده است و حضرت راجع به آن پاسخ داده‌اند. همان‌طور که مواردی از این قبیل وجود دارند که موارد خاصی هستند. در فقه اهل سنت هم چنین فتاوایی وجود دارند - اشتباهاتی که می‌شود - خلاصه این مسئله، مسئله‌ای مهم است.

در قضیه‌ای که باید به دویرة اهل برگردد از همین قبیل است؛ یعنی فرض کنید که سائل گفته است: «شخص از دویرة اهلش آمده یا مثلاً از جایی آمده که اهلش از آنجا می‌آیند»، حضرت هم فرمودند که به اهلش برگردد. حالا ممکن است میقات اهلش ادنی‌المواقیت بوده باشد. حضرت

که نمی‌فرمایند: «میقات آخری که از همه دورتر است را انتخاب کن.» انتخاب میقات به دست خود انسان است، مهم این است که انسان از میقات عبور نکند. ما روایتی نداریم که بگوید: «کسی که در مسجد شجره است، باید حتماً از خود مسجد شجره احرام ببند.» بله! از مسجد شجره نمی‌تواند رد شود و به جحفه برود اما اگر از مسجد شجره رد نشود و بخواهد دور بزند، چه اشکالی دارد؟! مثلاً بگوید: «من دلم می‌خواهد کمی راه بروم، یک خرده بگردم، کوه‌ها را ببینم، تماشا کنم»، چه عیبی دارد؟! یا بگوید: «ما اصلاً می‌خواهیم همه میقات‌ها را دور بزنیم! ببینیم یلملم کجاست، وادی عقیق کجاست، قرن المنازل کجاست، جحفه کجاست»، چه اشکالی دارد؟! ایراد ندارد که مارکوپولوی پیدا شود و بگوید که می‌خواهم همه مواقیت را ببینم تا هر کدام نورانیتش بیشتر بود و ملکوتش بیشتر است از همان‌جا احرام ببندم، هیچ منعی در این قضیه نیست تا بگوییم که حتماً کسی که از مدینه است، باید از مسجد شجره محرم شود. بله! کسی که می‌خواهد از مسجد شجره رد شود، باید از آنجا احرام ببندد اما اگر به مسجد شجره نرسد منعی برای این قضیه نداریم که بخواهد از دیگر مواقیت محرم شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ